

صوتش چنانچه یافتند • بافته در بداونی میفرمودند که هرچند شیخ مبارک را بحسب ارستادی بر من حق عظیم است لیکن چون او و پسرانش را غلو در ادبی تغییر ملت بهر رسید آنچه سابق نمادند •
و چون قادری با شیخ ابوالفتح گجراتی داماد میرحیدر محمد جونیپوری که بمهدویت اشتها داشت اختلاط و اعتقاد تمام پیدا کرده تلقین ذکر از گرفته بود ظاهرا ازین راه او را نیز متهم بمهدویت میدانستند از تالیف او ظاهر میگردد انتهى •

دیگر حال علم و فضل و سخنوری و هنرمندی و دیگر کمالات او از آن مکتوب معلوم میشود که فیضی فیاضی از دکن بدرگاه شاهی فرستاده و ملا عبد القادر بداونی خودش آنرا در صفحه (۳۰۳) از جلد سوم بترجمه فیضی فیاضی آورده - میفرمودند که - زمانیکه به حجابیت دکن رفته بود و دو کتابت فقیر از دامن کوه کشمیر بار رسید و اثر بی التفاتی و کورنتش ندادن پادشاه مرا معلوم کرد از آنجا در عریضه که بدرگاه نوشته بود سفارش مرا نوشت تا حکم به شیخ ابوالفضل شد که آنرا هم داخل اکبر نامه ساخته در مثل میخوانده باشند •

و آن نقل این است که بتاریخ شهر جمادی الاول سنه الف (۱۰۰۰) از احمد نگر بلاهور فرستاده •

عالم پناها در بنولا در خویش ملا عبدالقادر از بداون مضطرب حال گریان و بی زبان رسیدند و نمودند که ملا عبدالقادر چند گاه بیمار بود و از موعدی که بدرگاه داشته متخلف شده و او را کسان پادشاهی بشدت تمام برده اند تا عاقبتش کجا انجامد و گفتند که امتداد

بیماری او بعرض اشرف نرسیده شکسته نوازا ملا عبدالقادر اهل بیت
تمام دارد و علوم رسمی آنچه ملایان هندوستان میخوانند خوانده
پیش خدمت ابوی کعب فضیلت کرده و قریب بسی و هفت
سال میشود که بنده او را میدانم و با فضیلت علمی طبع لظم و
ملیقه انشای عربی و فارسی و چیزی از نجوم هندی و حساب یاد
داشت در همه وادی و وقوف در نعمه ولایت و هندی و خبری
از شطرنج صغیر و کبیر دارد و مشق بین بقدری کرده ، باوجود
بهره مند بودن ازین همه فضائل به بی طمع و قناعت و کم ترده
نمودن و راستی و درستی و ادب و نامرادی و شکستگی و بی تعینگی
و گذشتگی و ترک رسوم تقلید و درستی اخلاص و عقیدت بدرگاه
پادشاهی موصوف است وقتی که اشگر بر هر کوی نهادمیر تعیین میشد
او التماس نموده بامید جانهداری رفت و آنجا ترویج کرد و
زخمی هم شد و بعرض رسیده انعام یافت اول مرتبه او را جلال
خان بدرگاه آورده بعرض رسانیده بود که من امامی برای حضرت
پیدا کرده ام که حضرت را خوش خواهد آمد و مبر فتح الله هم
اندکی از احوال او بعرض اقدس رسانیده بودند و خدمت اخوی
بر حال او مطالعه اما مشهورست

• ع •

جوی طالع ز خروار هنر به

چون درگاه راستانست درینوقت که بی طاقی زور آورده بنده
خود را حاضر پایگاه سریر والا دانسته احوال او بعرض رسانید اگر
درین وقت بعرض نمی رسانید نومی از ناراستی و بی حقیقتی
بود حق سبحانه بندهای درگاه را در سایه فلک پایگاه حضرت

پادشاه بر راه راحتی و حق گذاری و حقیقت شناسی قدم ثابت
 کرامت فرماید و آن حضرت را بر کل عالم و عالمیان سایه گستر و
 شکسته پرور و عطاپاش و خطا پوش بهزاران هزار دولت و اقبال
 و عظمت و جلال و یرگانه داران به عزت پاکان درگاه الهی و روشندان
 محر خیز صبحگاهی آمین آمین •

ملای راستی اندیش دیانت کیش بعد ازین مینویسد که اگر
 کسی گوید که از جانب او (یعنی فیضی فیاضی) چندین
 خواهش و چندین اخلاص بود در برابر آن این همه مذمت و
 درشتی کدام آئین صورت و وفاست خصوصاً بعد از وفات یکی را
 باین روش یاد کردن و از جمله عهد شکنان گشتن و از نهی -
 لا تذکروا موتکم الا بخیر - غافل بودن چه باشد گوئیم این همه راست
 اما چه توان کرد که حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق
 است و الحب لله و البغض لله - قاعدتاً مقرره هر چند سفین از بعد

تمام در مصاحبت او گذشت اما بعد از تغییر اوضاع و مسال مزاج و
 اختلال احوال او بهر روز خصوصاً در مرض صوت مرتفع شد و
 صحبت بدفائق انجامیده از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه
 بارگاهی ایم که همه داورها انجا بفیصل میرسد - *الأحلاء یومنون*
بعضهم ببعض عدو الا ائمتهم •

تمام شد

اکثری عتقا صفت در قاف قرب حضرت کبریا متواری شده گویا همه بر یک عهد و یک میثاق رخت زندگی ازین نشیمن وحشت و غرور بر بسته در دار بهجت و سرور منزل گرفته اند و ازان قافله سلسله جنپانی زمامده • شعر •

خلت الدیار محلها کمقامها • لا سم الا هامها و قامها
و افتداح ازان طبقه میکند که ایشان را به ترتیب ملازمت نموده
یا از نهایت اشتهار بمرتبه ظهور الشمس فی نصف النهار - رسیده اند

میان حاتم سنبلی قدس الله سره

دانشمند متبحر بوده و عمرها بر مسند افادت درس علوم فرموده
صاحب کمالات صوری و معنوی است در حین تحصیل علم حال
برو غالب آمد و ترک قیل و قال کرده اراده بر استاد خود شیخ
عزیز الله دانشمند طلبینی که از علماء بالله و مشایخ مقتدای روزگار
است آورد و میرو سلوک در خدمت شیخ علاء الدین چشتی دهلوی
نیز قدس الله روحه نمود و اجازت تکمیل طالبان و مریدان از
هر دو بزرگوار یافت و در اوایل جذبیه ده سال در صحرائی نواهی
منزل و امروزه سرو پا برهنه میگشت و درین مدت مراو بیالین
و بستر نرمیده صاحب ذوق و سماع بود و پیوسته در وقت تکلم و
تبعم الله برزبا نش میگذشت و در نهایت احوال کیفیت
صحبت برو بمرتبه استیلا یافت که باندک نغمه از خود میرنفت
طایقت شنیدن مرود نداشت - فتایر چون در سنه (۹۶۰) نهصد و شصت
بعن دوازده سالگی در صحبت والد ماجد بملازمت شیخ در سنبل

رسید که یزدی بوده را در خانقاه ایشان یاد گرفته اجازت حاصل کرد و از کتاب کفر فقه حنفی نیز سبقی چند تلمنا و تبرکا خواند و در ملک ارادت (†) خاص آورده بوالد فقیر فرمودند که ما پسر شما را از جانب استادی میان شیخ عزیز الله کلاه و شجره بدان جهت داده ایم که از علم ظاهری هم بهره یابد و الحمد لله طی ذلک - حضرت شیخ در سنه نهصد و شصت و نه (۹۶۹) بجزوار قرب ایزدی واصل شد و درویش دانشمند * تاریخ اوسمت طیب الله ذراه و از اتفاقات آنکه والد فقیر نیز در همین تاریخ برحمت حق پیوست گویا نسبت ارادت مقتضی این بود *

شیخ جلال الدین تهنیسری

خلیفه شیخ عبد القدوس کنکوهی است قدس الله سرهما جامع علوم ظاهری و باطنی بود بافاضه علوم دینی و نشر معارف یقینیه اشتغال داشته و آخر حال از علوم رسمیه اعراض نموده و از جلوت بخلوت آمده اوقات شریفش بختم قرآن مجید و نوافل و درود و دعا مصروف بود سنین عمرش نود و سه رسید به بغایت ضعیف و نحیف گشته پوستی و استخوان مانده بود * * *
 * * *
 * * *

پیر را از نامرادی زگ چو پیدا شد ز پوست

بهر تعلیم مریدان راستی را معطر است

و با آنکه قوت نشستن و حرکت کردن نداشت و همه وقت

از کم قونی و بیقونی تکیه زده خفته بودی همیشه استماع
 اذان فرمودی بیدار دیگری برخاسته و نعلین پوشیده و عصا
 بدست گرفته بخودی خود باادب طهارت و ضلوة قیام فرمودی
 و باز برسم معهود بر بستر خفتی و فقیر و مرتبه شرف ملازمت
 او دریافتم یکی در سنه نهصد و شصت و نه (۹۶۶) در اگرة
 زمانیکه بمهمسازی و شفاعت ائمه تهانیدسر تشراف برده بود
 دوم در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک بمصاحبت حسین خان در
 تهانیدسر هفتاسی که باینغار از عقب الغ میرزا می رفت و چنان
 دید که توده نوربست مجسم - از در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه
 عالم فانی را پدرود کرد ذکرة الله بالآخر *

شیخ محمد غوث گوالیاری

مرید شیخ ظهور و حاجی حضور عرف حاجی حمید امت از
 سلسله شطاریه نسب او بسلاطین العارفین شیخ یابیزید بسطامی
 قدس الله روحه میرسد در ابتدای حال دوازده سال در دامن کوه
 چنار و آن نواحی ریاضت شاقه کشیده مسکن در غارها و غذا از برگ
 درختان داشت و در عالم دعوت اسما معتقدان و صاحب تصرف و جذب
 کامل بود و اجازت این علم از برادر بزرگ خویش شیخ بهلول که صاحب
 کرامات و خوارق بود حاصل کرد و همایون پادشاه مغفرت پناه را بهر
 دوی این بزرگوار نسبت عقیده و اخلاص بکمال بود چنانچه بکم
 کسی دیگر آن جهة نداشته باشند و طریق دعوت اسما ازین اعزله
 و ان میگرفتند و بعد از فترات هند چون شیر شاه در مقام آزار شیخ

محمد شد سفر گجرات اختیار نموده و حکام و ملاطین آنجا نیز در
 ربهغه انقیاد او داخل گردیده بتمام در مقام خدمت بودند و میان
 شیخ وجیه الدین عالم ربانی متبحر مدرس غاشیه اطاعت او را
 بردوش کشیده و این جمله دال بر کمالات و کرامات شیخ امت و
 بسیاری از مشایخ نامی بزرگ دیگر در ملک دهلی و گجرات و
 بنگاله از عطف دامن او برخاسته و آثار کمال او هنوز در هند باقی
 مانده فقیر او را در سنه نهصد و شصت و شش (۹۶۶) روزی در بازار
 آگره از دور دیدم که سواره میگذاشت و از حمام عام برگرد و پیش او
 چنانکه مجال عبور احدی در آن جمعیت نبود و از بسیاری مواضع
 در جواب سلام خلائق از زمین و بساط سر او یک لحظه آرام و قرار
 نداشت و در آن حالت پشت خم او پیوسته بقربوس زمین میرمید
 و در سنه مذکور از گجرات با آگره آمد و پادشاه را در مغرب بتحریر
 و ترغیب تمام بوسایل و وسایط در ملک ارادات خود آورد و لیکن
 پادشاه زود ابا نمودند و چون صحبت او بخانخانان پیر سخا و شیخ
 گدائی راست نیامد رنجیده بگواندیار رفت و بیکمیل مریدان مشغول
 شد و خانقاهی تعمیر فرموده بسماع و سرود و وجد اشتغال داشت و
 خود در آن وادی تصنیف میکرد و در کسوت فقر بسیار صاحب جاه
 و جلال بود و یک کرور تنگه را مدد معاش داشت هرکرا می دید
 حتی کفار را نیز تعظیم و قیام می نمود ازین جهت اهل فقر اندکی
 بملامت و انکار او برخاستند و الغیب عند الله - تا چه نیت داشته باشد

• بیت •

چون زک و قبول همه در پردۀ غیب است

زنیهار کھی را نکنی عیب که عیب است

و در سنهٔ نهصد و هفتاد (۹۷۰) بعد از هشتاد سالگی در آگره رحلت
 بدار الملک آخرت نمود و در گوالیار مدفون شد جودی بروجه اتم
 داشت و میگویند که هرگز لفظ من بر زبان او نگذشتی و همیشه
 تعبیر از خود بفقیر کردی چنانچه در وقت بخشش غله هم میگفت
 که اینقدر میم و نون بفلانی بدهید تا من ندایستی گفت رحمة الله
 علیه رحمة واسعة *

شیخ برهان

برهان اهل زهد و توکل و تقوی و سلطان ارباب عزالت و تجرید
 و استغناست میگویند که سه روز صحبت بمیدان الهداد باری وال
 که بیک واسطه بمیر سعید محمد جونپوری مشهور قدس الله روحه
 میرسد داشته این فیض حاصل کرده و بدرجهٔ کمال رسیده مرتاض
 و با حضور بود قریب به پنجاه سال ترک حیوانی و اکثری از طعمه
 و اشربهٔ دیگر کرده اکتفا بانداک شیر و شیرینی نموده و آخر عمر از
 آب هم باز مانده مجرد هیکل روحانی و نورانی بنظر می آمد در
 کاپی حجره داشت بسیار تنگ و تاریک پیوسته دران بذکر و فکر و
 مراقبه اشتغال داشته اوقات بپاس انقاص بطریقهٔ مهدیه مصروف
 میکردانید و با آنکه از علوم عربیه هیچ نخوانده بود تفسیر قرآن
 بوجه بلیغ میگفت و صاحب کشف قلوب بود فقیر در وقت مراجعت
 از مقر چنار در شهر سنهٔ (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت در زمان
 حکومت عبد الله خان ارزیک شبی بملازمت شیخ رسیدم سخنان

بلند فرمود و پاره از اشعار هندی خود که مشتمل بر وعظ و نصیحت و تصوف و ذوق و توحید و تجرید بود بتقریب خواند روز دیگر مهر علمی سلدوز که با وجود صفت درویش دومی ترکیب بره مغالب آمده خالی از شیوه مردم آزاری و ظالم طبیعتی نبود * فرد *
 بنده طبع کمال من از آنروزی که گفت

ترک اگر ملا شود هرگز نگردن آدمی

ببدرقگی فقیر شرف ادراک ملاقات شیخ را دریافت اتفاقا چون پیش ازان بیک ساعت بعضی خدمتگاران و ملازمان خود رالت و لگد محکم و مضبوط زده و دشنام و فحش بسیار نا مربوط بر زبان رانده حوار شده بود دران مجلس اول کلمه که بر زبان شیخ گذشت این بود قال النبی صلی الله علیه و سلم -
 المسلم من سلم المسلمون من یدیه و لسانه - و بتقریب این نکات ارجمند و معارف بلند فرمود و مهر علمی بطریق عذر خواهی بر پای خامت و اظهار ندامت و خجالت نموده فاتحه التماس کرد و پاره نذری گذرانید قبول نشد عمر شریف شیخ قریب بسن صد سالگی رسیده در سنه نهصد و هفتاد (۹۷۰) محمل رحلت بست و این تاریخ یافتیم که

* ع *

دل گفت که شیخ اولیا بود

و بحکم وصیت در همان حجرة که منزوی بود مدفون گشت نور الله مرقده

شیخ محمد کتب و سنبلی

از سلسله قادریه در ابتدای جبال ریاضت و مجاهدت بسیار کشیده

صاحب ذوق و وجد بود و آواز خوش داشت و در اوقاتی که حال
 برو غالب میکرد سرودی میگفت که حاضران را برقت می آورد
 و هنوز ذوق آن سماع فقیر را در کام حان است و در اوایل حال
 کسب علوم ظاهری نمود و افاده فرموده بود و بمظاهر صوری
 تعلق و تعشقی تمام داشت و هنرگز بی عشق مجازی نبود و
 دران وادی عذر اختیار از دست داده بی تکلف و بی تعیین از
 مدح و تم خلق فارغ و از رک و قبول ایشان آزاد میزیست بدین
 جهت شیخ محمد عاشق مشهور گشت در سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد
 و پنج رخت بدار الوصال کشیده و ششم از شوال تاریخ وفات او شد
 روح الله روحه *

شیخ فخر الدین

پیری نورانی مرتضی متوکل بی تعیین صاحب خلوت و
 عزلت و در خروج و دخول برخورد بسته بود و هر روز جمعه اجتماع
 صوفیه در خانقاه او میشد و التزام مجلس سماع داشت و هر چند
 کسی منکر سماع بود حال میکرد و وجد شیخ در دیگران
 سرایت عظیم می نمود و بعد از فراغ آن مجلس هفتره میکشیدند
 و شاه و درویش نوز او برابر بود پیرا سخنان خانخاندان نماز جمعه
 اکثر در مسجد او میگذازد و ازرا نیز بنابر تاثیر صحبت رقت بصیار
 دست میداد و در نشست و برخاست و در تناول طعام و سایر آداب
 مجلس هیچ امتیاز از سایر الناس نداشت *

شیخ عزیز الله

آن مظهر معرفت و آن بوته محبت که زر کامل عیار وجودش همواره در سوزوگداز بوده نهایت صفا و روشنی پذیرفته و بآن حالت صاحب ذوق در کثرت بکا چشم روزگار مثل او ندیده به مجرد ورودی و توانی که گوش زد او شدی گوئی تذکباتی بودی که در طوفان آنشین دمیسی سبحان الله آن چه عشق و محبت بود که در ذات شریف آن بزرگوار مشاهده میگشت در محل سماع و تواجد که صبح و شام وظیفه احوال خجسته مثل او بود اگر سنگ خاره برویش نظاره میکرد از صوم ملایمتر گشتی و نسبت ارادت به پدر بزرگوار خود شیخ حسن دارد و استفاضه از برادر بزرگ خویش شیخ محمد حسن (که مرشد شیخ همان پانی پانی است) نیز نموده شیوه نیاز و زیستی و انکسار طالب داشت و از جهت شفاعت هر فقیری و بیچاره که رجوع به او آردی هر چند در اعتکاف اربعین هم بودی اگر همه بخانه بیخانه از دین بایستی رفت مسافت پیدیده را پیاده طی می نمود و بعد از اتمام حاجت آن محتاج باز به حجرت اعتکاف رفته مشغول میشد گویا شکستی در اعتکاف واقع نشده و این عبادت متعددی را تقدیم و ترجیح بر عبادت اللهم فهادی و گاهی چنان بودی که اگر کفری یا ظالمی مرتبه اول شفاعتش قبول نکرده یا عمدا از خانه بدر نیامده و شیخ تمام آنروز برود او منتظر نشسته و روی نیافته روزی دیگر بدر بار او مکرر رفته و دم نزنه و از این معنی هیچ زنگ کدورتی بر آید نه خاطر غیب نمایش ننشسته

تا آنکه مشفوع عذبه خود شرمندة شده و خجالت زده در پای او می
 افتاد و حاجت آن فقیر را جمعاً و طاعه بر لاهی آوردن روزی در خانقاه
 سلطان المشایخ شیخ نظام اولیا قدس الله سره الاصفی در مجلس
 جماع برسمی که معهود است حاضر بود ناگاه دیوانه ابتری صیحه
 کرده و دست بر زانوهای شیخ یزید و برداشته او را سرنگون بر زمین
 زد تا دستارش پریشان شد و الهی نیز رسید و هیچ اثر تغییری در
 بشره او پیدا نبود و اینمعنی را در آن وقت حمل بر حال و وجد
 دیوانه نموده معذورش داشتند تا باز همان ازان دیوانه این ادای
 قبیح سر بر زد و حاکم شهر اراده زجر و ضرب و تهدید آن پریشان
 کرد و شیخ عذر خواهی او بسیار نمود و دست و پای او را بوسیده
 در حمایت خویش نگاهداشت و نگذاشت که تعرض بار و ماند
 در علوم ظاهری هم کامل مکمل بود و تفسیر عرایس و عوارف و
 فصوص الحکم و شروحش بتلامذه درس گفتی و صاحب تصانیف
 مشهوره است از انجمله رساله عینیه است که در مقابلت غیرت شیخ
 مان پانی پتی نوشته و بسیاری از مسائل غامضه وحدت وجود و
 موافق کشف ارباب شهود در آنجا مذکور شده فقیر در ایام فترات
 خانانان و بعد ازان نیز چند سال در درس آن صاحب کمال
 بعضی کتاب و رسایل تصوف استماع و استفاده نموده و الحمد لله
 و در سنه (۹۷۵) هجری و پنج شهباز روحش با رج بقا پرواز
 نمود و مطب طریقت نماید تاریخ یافته شد و چون در رسایل
 تصنیفات و رقعات ذره ناچیز عبد العزیز می نوشت ذره ناچیز نیز
 تاریخ یافته اند *

شیخ سلیم چشتی

از اولاد مخدوم شیخ فرید گنجشکر قدس الله روحه اصل او از
 دهلی است و نسبت انابت و بیعت بخواجه ابراهیم [که بششم
 واسطه فرزند سجاده نشین خواجه فیاض مرتاض فضل عیاضست
 رحمة الله علیه] دارد و از راه خشکی و تری دوبار از دیار هند
 بطواف حرمین الشریفین رفته و بسیر روم و بغداد و شام و نجف
 اشرف و دیگر بلاد مغرب زمین عنان توجه معطوف داشته تمام سال
 در سفر میگذرانید و وقت حج بمکه معظمه رسیده باز متوجه سیر
 بود و باین طریق بیست و دو حج گذارن چهارده در مرتبه اولی و
 هشت در مرتبه ثانیه و درین مرتبه اخیره چهار سال در مکه معظمه
 و چهار سال در مدینه طیبه بسر برده و سنواتی که در مکه معظمه
 اقامت داشت ایام میلاد در مدینه و موسم حج در مکه در می یافت
 و تاریخ مرتبه اخیر را شیخ یعقوب کشمیری که همراه بود این
 ابیات یافت

• نظم •
 شکر خدا را که به محض گرم * منزل ما شد حرم محترم
 هر که پیرسید ز تاریخ سال * نحن اجبناه دخلنا الحرم

و در آن بلاد شیخ الهند مشهورست سنین عمر شریفش به نود و پنج
 سال رسیده قدم بر جاده شریعت نبوی صلی الله علیه و سلم نهاده
 ریاضات شاقه و مساجدات صعب طریق معمول او بود که کم کسی را
 از مشایخ عهد دست داده باشد و نماز پنجگانه او بطهارت و غسل که
 وظیفه هر روزه داشت بجماعت فوت نشد و چون شیخ مان پانی پتی

قدس الله سره بصحبت شیخ رسیده پرسیده که طریق وصول شما
 بمقصد باستدلال است یا بکشف جواب داده که در طور ما دل^(۲)
 برداست خیلی از مشایخ اهل کمال در خدمت و صحبت او
 تربیت یافته اند و قایم مقام شده از انجمله شیخ (+) که بعد از تکمیل
 رخصت ارشاد یافته و احوال او مشهور است دیگر شیخ کمال الوری
 که پیروی بود موذنه و گرفتار صاحب اخلاق مشایخ کبار دیگر شیخ
 پیاره بغدادی در مذنبی شریفه بود و شهرت او در دیار بنگ بسیار
 است دیگر شیخ فتح الله ترمین مذنبی دیگر شیخ رکن الدین
 اجودهدنی دیگری حاجی حسین خاتم که بهترین خلفا و واسطه
 العقد و صاحب محل و عقد خانقاه تاج بود او بود - زمانیکه شیخ
 در مرتبه نانی بهند تشریف آورد کاتب سطور شدید که او در عبارت
 عربی بد طوای و سابقه اولی دارد مکتوبی مشتمل بر دو تاریخ
 قدوم مسرت لزوم که بالا گذشت از بد اون نوشته فرستاد و نقل آن
 انجمن نموده می آید *

نقل مکتوب

* شعر *

ان الدین عند الله الاسلام

سلام علی طایفی کعبه * به حل من فاق کل الانام

سلام علی عاکفی منزل * بتطوافها تم حج الکوام

اتحف وظایف دعوت عطرت نسایم شمایمها صوامع جوامع القدس

و ابلغ صحايف تحيات فوّحت ردايح فوايحها محافل قوافل الانس
الى حضرة عليه - وسنة سنية - هي مسجد جباه الكاهرة الزمان - ومقبل
شفاه قياصرة الدوران - الذي لا يحيط الوهم بادراك القابه - و الالقاب
مطروحة دون بابه - جناب الشمس مستغنى عن التعريف و التوصيف
اعنى حضرة قدوة الانام - مقتدى الايام - شيخ الاسلام - لزال ظلاله
ممدودة على رؤس العالمين عموما - و على مفارق فرق المستفيدين
المستضعفين خصوصا - و لما كانت ناشية عن صدق الذية - و صدقة
عن خلوص الطوية - اتوّع شرف القبول - و من الله الفوز بكل مامول
و مسؤل - بعد اداء ماوجب على رتبة الرقية - و ذمة المهجة - فليكن
على الضمير المذير و المرأة الغيبية - لا محالة على الخطر الخطير و
السجنجى اللاربية - و اضحا ان شدة ايام الفراق - وحدة الم الشدياق -
لا يندرج شطر سطر منها في ظروف الحروف - ولو ان ما في الارض من
شجرة اقلام و البحر يمده في مرور الزمان و الصروف - و القلب اصدق
شاهد كتشهد

* شعر *

الله يعلم ان النفس قد تلفت * شوقا اليك و لكن (+) اميها
و نظرة منك يا سؤلى و يا املى * اشهى الي من الدنيا و ما فيها
و العبد المستهام سعى سعيا تاما - و جهد جهدا تاما - ان يخطى
بملاقاته الشريفة - و يستمع من مقالاته اللطيفة - لكن التقدير -
لم يساعد التدبير - و العروج على فلك العلى ليس ببسير * شعر *
ما كلما يتمنى المرء يدركه * تجرى الرياح بما لا تشتهي السفن

(+) همين امت در هر سه نسخه و ظاهرا لفظى از ينجاسا قاطب شده است

مع هذا الاعتماد بشرايف الكرام الالهية واثق - و الرجا بلطایف
 الذم غیر المتذاهیه صادق - ان تصور العین بمشاهدة جماله - كما ان
 القلب مملوعن ملاحظة خياله - ان الله مجيب غير مخيب * شعر *
 و ارجو من الله نيل المواهب * و ربى لما يبتغى العبد واهب

و ليدس من كرمه البديع بعيدا - ان يقرأني بفاتحة فايحة - و يدعوني
 دعوة صالحة - و ليدس بحرى ان يجرى ازيدا من هذا اقدام القلم
 على بساط الانبساط - و يترنم و رقاء العبارة على غصن دوحه النشاط -
 و الاقتصار على هذا القدر اولى - و الاختصار على الدعاء انصب و
 اخرى - لازالت ذبته العالیه مصونة عن طوارق الحدثنان - و مامونة
 عن بوارق الملوان - * شعر *

بقيت بقاء الدهر بالكهف اهل * وهذا دعاء للبرية شامل
 اجاب الله دعاء عبده - بحق من لا آتى (+) من بعده - و تاريخ در ضمن
 سنوات مذکور شده و چون درمنه نهصد و هفتاد و شش (۹۷۶)
 بوسيلة شيخ اعظم بدارني كه هم داماد وهم از بنى اعمام شيخ بوده
 بملازمت پيوستم فرمودند كه صورت قبر حضرت رسالت پناهي
 صلى الله عليه وسلم را با قبر شيخين رضی الله تعالى عنهما چگونه
 در كتب حديث تحقيق کرده اند گفتم بدينصورت و بعضى ديگر
 گفته اند كه همچنين پس گفتند كه مهر و زيبى در واقعه صاعقه
 تحقيق صور قبور نلذه نموده ترجيح قول اول داده و در روز برحمب
 اشارت على با شيخ اعظم مشار اليه در حجره خانقاه قديم مى

بودم و صحبت بتفصیل میداشتم و بجانب ^(۲)یساور رخصت گرفتم بعد ازان در سنه نهمصد و هفتاد و هشت (۹۷۸) بکرات و مرات شرف ملازمت دریافتم و آنچه فقیر از خوارق شیخ دیدم آن بوده که در آنچنان زمستان مرد که هوای کوه فتحپور دارد هرگز جز پیراهنی یک تپی از خاصه باریک وردائی از مله در بر نداشت باوجود التزام دو غسل هرروزه در آن چله غذای او در صوم وصال نیم هندوانه و کمتر ازان بود - انتقال او بعالم اخروی در سنه تسع و مبعین و تعمایه (۹۷۹) بود شیخ هندی تاریخ یافتند •

شیخ نظام الدین انبیهی وال

انبیهی قصبه ایست از توابع لکنو او مرید و شاگرد شیخ معروف چشتی است که سلسله اش بشیخ نور قطب عالم قدس سرمد میرسد سلوک و جذبه باهم داشت اگرچه در ابتدای حال داخل طایفه علوم مکتسبه بود اما از آنجا که نظرش عالی بود رجوعی تمام بمعاد داشت همواره چشم بر رزق بسته و دل بحق پیوسته بود و از ملازمت ذکر و مشغولیتی باطن غافل نبود • بیت •

یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشم

توسم که نگاهی کند آگاه نباشم

در اندک مدت از پیر رخصت ارشاد و تکمیل یافته در قصبه انبیهی پای در دامن قناعت کشیده و قدم از ابواب خاص و عام کوتاه گردانیده جز بمسجد جامع حی جائی نرفتی مگر آنکه گاه گاهی

در خیر آباد بطواف روضه مغروره مخدوم شیخ سعد قدس سره و
 ملاقات شیخ الهدیه که خلیفه شیخ صوفیست قدس الله سره الاصفی
 یا در گویامو بتقریب آشنائی قاضی مبارک گویاموی که از مریدان
 صادق الاعتقاد شیخ و صاحب کمال متشرع و متورع و صاحب دواتی
 عظیم و شیخ را در ابتدای حال طالب علمی در خانقاه پدرش جذب
 دریافته تا فتح پور بعد از مرور دهور بدیدن شیخ عبد الغنی (که او
 فیز از اعظام مشایخ معروف بود و شانی عالی داشت) بطریق سیر
 قدم رفیع میفرمود و هرگاه در خانقاه شیخ الهدیه و غیره میرمید
 میکروپیده یا یک تنگه یا تحفه دیگر بموجب تهادت کاتبوا از دنیا
 میگذرانید و حالتی دست میداد چنان شنیده شد که کتاب فصوص
 احکم را از دست شیخ ابو الفتح داد شیخ الهدیه که حالا قائم مقام
 پدر بزرگوار بر سجاده مشیخت استقرار دارد کشیده گرفته و کتاب
 دیگر بومی داده که این را مطالعه کنید - و مدارش در عبادات و
 معاملات بر کتاب احیاء العلوم و عوارف و معالیه مکیه و اداب
 المریدین و امثال آن بود و پیش از نماز جمعه نماز پیشین را
 بجماعت میگذارد و بعد ازان جمعه را - در خطبه اصلا مدح پادشاهان
 نبود و فرض جمعه را دیدم که روزی کفش پوشیده ادا کرد و فرمود
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نماز کفش پوشیده
 گذارده اند - وقتی از اوقات طالب علمی خواست که از کتاب کفیه
 بیمن و تبرک سبقی بگیرد و شیخ اغماص میفرمود بعد از مبالغه

و الحاح بسیار جواب داد که چیزی از علوم دین بخوان او گفت که این کتاب هم از علوم دینی است که موقوف علیه است از روی حرارت جذبه فرمود که چگونه موقوف علیه علم دین باشد کتابی که اول بحثی که در آن کرده اند این است که مصنف حمد خدای عز و جل را در خطبه ترک داده از جهت کسر نفس - او سرید بر سبیل ندرت گرفتگی و شغل نگفتی و تلقین نکردی و از جمله برگزیدگان او شیخ حاتم گوپاموی بود که او را از ملک طلبه علم که در خانقاه قاضی مبارک بودند انتزاع نموده با خود همراه گرفته بود بجهت تسلی خاطر گاهی سبقی با او میگفت و گاهی او را کتابی میداد و مشغولیهای دیگر میفرمود تا با خود رام ساخت و گاهی دستاری و کفشی و جامه می بخشید و قاضی و طالبان دیگر چون این عنایات می دیدند بر شیخ غبطه می بردند حضرت شیخ متفلس شده میفرمود که چه توان کرد خدای تعالی این چنین خواسته که حاتم را باین نامرادی و جامه پاره و کفش کهنه از فلاحت نصیبه کرامت فرماید و جذب تمام و تصرف مالا کلام درو چندان کرد که در اندک مدت کار او بالائی گرفت و خطاب شیخ در بیان حقایق و معارف الهی انحصار بر او داشت و درین میان هبوط و صعود و زلزات و ابتلاهای گوناگون هم شیخ حاتم را روی نمود و در همان نزدیکی که امتحاق خلافت و وراثت پیدا کرده بود سفر آخرت گزید و شیخ بارها بعد ازان بر زبان مبارک میراند که یک بنده خدا بود که گاهی سخن خدا یاد میکردم و می فهمید حالا که او نماند بکه گویم و در ایامیکه جامع این مددخوب بملازمت شیخ

پیدوست شیخ عبد الرزاق که هم خسر پورگ ایشان و هم خسر بوده در اکثر اوقات مخاطب بود و گاه گاهی بر سبیل قدرت باشیخ محمد نیز که خلف صدقهست و حالا سجاده خلافت بوجود آورنده است متوجه بودند و چون محمد حسین خان مرحوم که شمه از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار گشته ارادت بحضرت شیخ داشت و فقیر را با او جهة و رابطه بود که بتقریر و تحریر راست نیاید زمانیکه لکهنو بجایگیرد او مقرر شد در سنه نهصد و هفتاد و شش (۹۷۶) باتفاق سید اصغر بدائنی و قاضی مبارک گوپاموی ملازمت شیخ را دریافت چنان دید که در اول ملاقات با هر کس کلمه مناصب حال او بر زبان گذرانیدی و بغیر از حمدله و صلوة یا سبحله و هلهله یا تعویذ و بسمله و حوقله یا آیتی از کلام مجید یا حدیث یا سخنان مشایخ کبار مشغول بحرفی دیگر نگشتی و هر لحظه متوجه بجانب چپ شده چنان مینمود که گویا بعد از اذن و رخصت از حضرت جامعه سخن میکند و مجاز از جانبی^(۴) و هنگام مصافحه بسید مشار الیه درود فرمود و با قاضی احمد سبحان الله و بفقیر بسم الله همین قیاس با هر کس چیزی گفت مقارن این حال پیش از آنکه تکلمی فرماید طالب علمی مفلوکی ابتدی آمده دریافت او را اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفته ملاقات دادند و در تفسیر آیه - کل شیعی هالک الا وجهه - شروع نموده مخاطب شیخ عبد الرزاق را ساختند او همین آری ربلی میگفت و گاه گاهی بطریق تلمیح

اشارت بچیزی می کرد و هیچکس دیگر را از دهشت و هیدت
 یارای دم زدن نبود و فقیر خود محو مطلق شده و تقصیرات خود را
 در نظر آورده می ترسید که مبادا احوال مکشوف ایشان شده باشد
 و جوهر این کس را بصحرائی ظهور آدرند و در کمین برخاستن از
 مجلس بود درین حین آن طالب علم پرسید که چرا نتواند بود که
 ضمیر و جبهه عاید بشی باشد چنانکه اهل معرفت گفته اند بمجرد
 استماع این سخن برآشفتنند و بشره مبارک ایشان سرخ و زرد
 شده فرمودند که نه در اول دیدن این شیطان تعویذ گفته بودم و همان
 طور حقیقت شیطنت از ظاهر شد چون دانستند که مقصود او
 چیست بارها - لا حول و لا قوة الا بالله - گفتند و این بیت قصیده
 برده خواندند که

* شعر *

يا لائمى في هوى العذريِّ معذرةً * مني اليك ولو انصفت لم تلم
 جذبهٔ شيخ غالب شده فرمودند که او را از مجلس بر آورند و بعد
 ازان طبعیده استمالات دادند حضار را از مشاهدۀ این حال عبرتی
 عظیم روی نمود و آشب در خانقاه بر من بدشواری تمام گذشته
 اندظار صبح برای فرار می بردم و نماز با صداد در اول صبح صادق
 زمانیکه بی چراغ روی یکدیگر در نظر نمی آمد بلکه گمان شب
 دیشتم در ملازمت گذارده شد و وقت طلوع آفتاب از حجره برآمده
 بر در مسجد ایستاده بمیان شیخ محمد امر با حضار ما حاضر بجهة
 ما سه کس فرمودند و من هر زمان بوسيلةٔ میان شیخ محمد جهة
 گرفتن رخصت مضطرب بودم و حضرت شیخ مصحف در یکدست
 و نمک در دست دیگر بتقریبی تفسیر آیه کریمه - و اعذرا لهم

مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ - الآية می فرمودند و در باب رخصت فقیر اغماص می نمودند و بتقریبی حسین خان را که آن زمان در برگذۀ اصولی بود بخواهش تمام یاد نموده گفتند که او توتۀ منست و بمقتضای جود ذاتی که بهر کس از امیر و فقیر چیزی از زر نقد یا نمک یا غیر آن می بخشیدند بفقیر یک تنگه لطف فرمودند و از جملة خوارقی که در آن سفر از ایشان دید آن بود که در راه انبیتھی وقت رفتن ما سه کس بملازمت شیخ شخصی را بصورت گدایان بتهمت دزدی و راهزنی گرفته جامه های او را کشیده بودند و بفرعی خلاصی یافته همان ساعت بگدائی در ملازمت حضرت شیخ آمد و هر چند اسحاح و زاری می نمود هیچ بار ندادند حاضران را از بسکه شیوه بدل از ایشان مشاهده کرده بودند تعجب می آمد بیکبارگی باعراض فرمودند که این دزد را به پیغید که هم راه میزند و هم گدائی میکند و از مجلس رانند و باعث حیوت مردم شد چون نیک نگاه کردیم شناختیم که همان شخص بود که مستحفظان راه بار متعرض شده بودند و مثل این واقعه دیگر همان روز روی داد که ذکر آن طوی تمام دارد و در سالمخ رمضان سنه مذکوره شبی همراه حسین خان از برگذۀ بابلغار روانۀ انبیتھی شدیم و همگی سعی این بود که نماز بامداد در ملازمت شیخ گزارده شود و صبح دمیده بود که از سه گروه راه اسپان را پاشنه کردیم و افسوس فوت جماعت داشتیم و نزدیک طلوع در انبیتھی بمسجد شیخ رسیدیم همان زمان حضرت شیخ از خانه برآمده بتحریمه نماز پیوستند و فارغ شدند و گمان این بود که وقت نمازده

باشد و بآن شرف مشرف شدیم و این امر برخلاف عادت بود چه همیشه نماز بامداد را وقتی میگذارند که در طلوع صبح صادق گمان داشتیم اتفاقاً در آخر همان روز در مسجد بیان تصوف میکردند و بیتی چند از خواجه حافظ خواندند درین میان یکی از اصحاب حسین خان مرحوم پرهید که خواجه حافظ مرید که باشد فرمودند مرید خواجه نقشبند قدس الله روحه - و شخصی بتقریب پرسید که گوشت اسب بمذهب امام اعظم چون باشد فرمودند که امام اعظم خود گوشت اسب را خورده اند - و چون باین بیت رسیدند که

* بیت *

موفیان در رمی دو عید کنند * عنکبوتان مگس قدید کنند
 من هم از جهة اعتماد بر اخلاص خود که داشتم خالی ذهن پرسیدم که مراد از دو عید چه باشد این سوال موافق مزاج نینگذاختند برآشفتمند و فرمودند که این سخن را بایزید و جنید پرسد شبلی و منصور پرسد تو کجا و این پرسیدن از کجا و درین وادی افتاده سخنان بسیار بتقریب گفتند و من از خجالت سر پائین انداختم و نام بودم و حسین خان انگشت حیرت بدندان گرفته هر زمان بجانب من میدید و یارانش همه متحیر ماندند ناگاه بطالع من غلغلۀ هلال عید برخاست به تهنیت و مصافحه مشغول شدند و بهمین بهانه منزل برخاسته نماز شام در خیمه که پهلوئی مسجد در باغی بود رفتم و از زندگی میر شدم چون حضرت شیخ اندرون رفته پیش مهمانان طعام کشیدند پرمیده اند که فلانی کجاست شیخ محمد خلف صدق ایشان جواب داده که از ممر آن گستاخی

نتوانست در مسجد بود رفت و بجماعت هم حاضر نشد از پیش
 خود طعام و حلوا به تبرک فرستادند و فی الجمله تسلی روی
 نمود و امید و آرزوی عفو شد بمسجره گاه حسین خان بجهت اقامت
 عید بلکه تو رفت و من تنها در اندیشهی ماندم حضرت شیخ نماز
 عید را در مسجد گذارند و بعد از فراغ بدرس کتاب عوارف پرداختند
 درین اثنا شیخ محمد بشفاعت برخاسته استعفا می تقصیر فقیر نمود
 مرا طلبد اشکند و از درس بازمانده بتوجه تمام التفاتها فرمودند و
 چون با چشمی پر آب سر بر قدم ایشان نهادم در کنار گرفته فرمودند
 که مرا در دل کینه و عداوتی باکس نیست هر چه میگویم از برای
 نصیحت و ارشاد است و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
 هرگز دشنام میدهم نتیجه تحمین میدهد و اگر بر کسی لعنت هم
 میفرستم کار رحمت میکند و کلاه محبت از سر مبارک فرود آورده بمن
 بخشیدند و در حجره که در دهلیز بود تنها بودند و فرمودند بحضور
 من وضو ساز و دو رکعت نماز بگذار بحالتی عجب گذاردم فرمودند
 که مردم مرا میگویند که بطالبان تلقین نمیکند من چه تلقین
 کنم تلقین و ارشاد من همین است که لسان ذاکر و قلب شاکر -
 و چون بحرمواج زخار در تسوج در آمدند و بر زبان راندند که مانند
 و بود تلقین و طالبان و ساکنان بص سمت و دران حال برخلاف روش
 شیخ دو درویش هندی از بیرون در نغمه سرود هندی با آوازی
 حزن خراشیده میکردند و حال بر من از تاثیر آن وقت متغیر شد
 باین تقریب فرمودند که صحابه کبار رضی الله عنهم چون اعراب
 نو مسلم را میدیدند که بشنیدن قرآن مجید وقت بسیار میکردند